

حق بین بود خود اورا بخت این خدمت اختیار نمود بحسب اتفاق مہمات این ولایت بردشی از دوسرا انجام پذیرفت کہ از ابتدا سے درآمد این ملک بمصرف اولیاسے دولت ابد پیوندتا امر فریج کس از بندہ ہای درگاہ را بستر نشہ بودیکے از کار ہاسے نمایان او دفع عثمان افغان مقہورست کہ مکر در زمان جہات حضرت عرش آشیانے اورا با افواج قاہرہ مقابلہ و مقابلہ دست داد دفع او پیشتر گشت در نیولا کہ اسلام خان ڈھا کہ را محل نزول خود ساختہ بود دفع و دفع زمینداران آن نواحی را پیش نہاد بہت داشتہ بخاطر گذرانید کہ فوجے بر سر عثمان مقہور و ولایت ادا باید فرستاد اگر اختیار دولت خواہی دیندگی نماید چہ بہتر والا بطریق دیگر نمردان اورا سزا دادہ نیست و نا بود سازند چون شجاعت خان در ہمان ایام بہ اسلام خان پوستہ بود قمر سرداری این خدمت باسم او ابد اختہ شد چندے دیگر از بندہ ہا مثل کشور خان و افتخار خان و سید آدم بارہہ و شیخ اچھی برادرزادہ مقرب خان و محمد خان و پسران معظلم خان و اہتمام خان دیگر بندہ ہا بہ ہمراہی او تعیین نمود و از مردم خود نیز جمعی ہمراہ کرد در سائیکہ مشتری کسب سعادت از وی نمود این جماعت را ارادانہ ساخت دیر قاسم پسر سیر زامرا اورا میر نجفی و واقعہ نویس نمود و از زمینداران نیز چندے بخت را ہنمونی ہمراہ کرد افواج نصرت قریب روانہ گشتند چون بجوالی قلعہ زمین او نزدیک شدند چندے از مردم زبان دان را بہ نصیحت او فرستادند تا اورا دلالت بدولت خواہی نمودہ از طریق بغی و طغیان براہ صواب باز آوند چون غرور بسیار در کاخ دماغ او جا گرفتہ بود ہمیشہ ہواسے گرفتن این ملک بلکہ دیگر داعیہ ہا در سر داشت اصلا گوش بہ سخنان انجماعت نہ نمودہ مستعد جدال و قتال گردید و در کنار نالہ کہ زمین آن تمام چہلہ و دلدل بود جاسے جنگ قرار داد روز یکشنبہ ۹ محرم شجاعت خان ساعت جنگ اختیار نمودہ افواج قاہرہ را مقرر ساخت کہ ہر یک بجاد مقام خود رفتہ آمادہ جنگ باشند عثمان دران روز قرار جنگ با خود دادہ بود چون شنید کہ لشکر ہاسے بادشاہی مستعد گشتہ آدہ اند ناچار او ہم سوار شدہ بہ کنار نالہ آمد و سوار و پیادہ خود را در برابر افواج منصورہ باز داشت چون ہنگامہ جنگ گرم گشت و فوج ب فوج رو برو خود متوجہ گردید درین مرتبہ اول آن جاہل خیرہ سرفیل مست جنگی خود را پیش انداختہ بر فوج ہراول می تازد بعد از زد و خورد بسیار از سرداران ہراول سید اعظم بارہہ و شیخ اچھے بدرجہ شہادت میرسند سردار برانغار افتخار خان ہم در ستیز و آویز تقصیر نکرده جان خود را شامی نماید و جمعے کہ با او بودند انقدر تلاش میکنند کہ پارہ پارہ میشوند همچنان کردہ جہ انغار کشور خان داد مردے و مردانگی داد خود را فداسے کار صاحب بیسازو با آنکہ تیرہ بختان نیز بسیارے زخمی و کشتہ شدہ بودند آن مدبر حساب لشکریان را از روسے دستگی و نفیدگی بخاطر می آورد و مشخص خود بیسازد کہ سرداران ہراول و برانغار و جہ انغار کشتہ شدند ہمین قول ماندہ از کشتہ شدن زخمی گشتن جمعیت خود پروا نکرده در ہمان گرمی بر قول بتمازد و درین جانب پسر و برادران و خویشان شجاعت خان و دیگر بندہ ہا راہ بران

اگر اہان گرفتہ بر شمال شیران و پلنگان بہ پنجہ و دندان تلاش میکردند چنانچہ بعضی درجہ شہادت یافتند و جمعی کہ زندہ ماندند زخمی ہائے منکر برداشتند
 درین وقت فیصل مستی گچیت نام کہ فیصل اولی او بودہ بر شجاعت خان مید و اند شجاعت خان دست بر چہمہ بردہ بر فیصل نیزند آن طور
 فیصل مستی را از بر چہمہ چہ پروا است دست بہ شمشیر بردہ و دوشمشیر پے در پے نیزند ازان ہم چہ محابا بعد ازان جلد ہر کشیدہ و دوجلد ہر میرساند
 بان ہم بر نیگرو و شجاعت خان را با اسپ زیر میکند بجز و از اسپ جدا شدن جہانگیر شاہ گفتہ بر می جہد و جلودار او شمشیر و دست
 بر دستہاے فیصل رسانیدہ چون فیصل بہ زانو و رمی آید اتفاقاً جلودار فیلمبان را از بالا سے فیصل زیر میکشد و بہمان جہد ہر کہ در دست داشت
 درین پیادگی بیسے بر خوطوم و پیشانی فیصل نیزند کہ فیصل از الم آن فریاد زنان بر میگردد چون زخمی بسیار داشت بہ فوج خود رسیدہ
 می افتد و اسپ شجاعت خان سالم بر میخیزد و در حینیکہ سوار میشد آن مخدولان فیصل دیگر بر علمدار او میں دانند و علم اورا با اسپ
 زیر میکند و از انجا شجاعت خان نعرہ مردانہ بر کشیدہ علمدار را راجہ دار میسازد و میگوید کہ مردانہ باش من زندہ ام و در پاسے علم
 درین وقت تنگ ہر کس از بندہ ہای درگاہ حاضر بودند دست بہ تیر و جہد شمشیر بردہ بر فیصل مید و اند و شجاعت خان ہم خود را
 رسانیدہ بہ علمدار نہیب مید ہد کہ بر خیزد اسپ دیگر بخت علمدار حاضر ساختہ اورا سوار میسازد و علمدار علم را بر افراختہ بر جاسے خود
 می ایستد در اثناے این گیر و دار تفنگی بر پیشانی آن مفہور رسید کہ زندہ آنرا بہر چند تفحص کردند ظاہر نشد بہمچہ در رسیدن این تفنگ
 ازان گرمی باز آمدہ میداند کہ ازان زخم جان بری نیست تا دو پیر ہم با وجود چنین زخمی منکر مردم خود را بہ جنگ ترغیب می نمود و معرکہ
 قتال و جدال گرم بود بعد ازان غنیم روگرہ دایند و افواج قاہرہ سردر پے انہا می نند و زدہ زدہ آن مخدولان را در محلے کہ دایرہ کردہ
 بودند در می آورند آن مخدولان بہ تیر و تفنگ مردم را نگاہ داشتہ نمیگذاردند کہ مردم با پشای ہی بجاد مقام آندا در آیندہ چون ولی برادر
 عثمان و مہر زبیر او و دیگر خوشان و نزدیکان او بزرگم عثمان مطلع میشوند بخاطر بیگذر اند کہ ازان زخم خود اورا خلاصی میسر نیست
 اگر ما بخین شکستہ و ریختہ بہ قلعہ خود رویم یک کس زندہ نخواہد رسید صلاح در نیست کہ امشب در زمین جا کہ دایرہ کردہ ایم بمانیم
 و آخر شب فرصت جستہ خود را بہ قلعہ خود رسانیم و بہر از شب گذشتہ عثمان بہ جنیم و اصل میگردد و در پیر سوم جسد جیان اورا برداشتہ
 و خیمہ و اسبابے کہ ہمراہ داشتہ اند و در منزل گذاشتہ بہ محکمہ خود توجہ میشوند قراولان لشکر فیروزی اثر از زمیننی خیر یافتہ شجاعت خان را
 آگاہ میسازند صبح دو شبندہ دو تنخواہان جمع شدہ صلاح می بینند کہ تعاقب بای نمود و نباید گذاشت کہ این تیرہ نخبان نفس بر آورند
 غایتاً بخت ماندگی سپاہیان و کفن و دفن شہیدان و غنچواری بچرو حان و زخمیان در پیش رفتن یا فرود آمدن تیر و خاطر بودند
 درین حالت عبدالسلام پسر معظم خان با جمعی از بندہ ہا سے درگاہ کہ مجموع سی صد سوار و چہار صد توپچی باشند پسر سند چون این جماعت

تازه زور در رسیدن بهمان قرارداد تعاقب نموده متوجه پیش شدند این خبر به دلی که بعد از عثمان سر بانه فتنه و فساد و شورش بود میرسد که شجاعت خان بالشکر ظفر اثر با فواج دیگر تازه زور که الحال پیوسته اند اینک رسیده آمد چاره خود جز این نمی بیند که وسیله اخلاص و درست و بازگشت بطریق مستقیم و دولت خواهی به شجاعت خان رجوع آورد آخر الامر مردم در میان داده پیغام میفرستند که آن کسی که باعث فتنه و فساد بود رفت و ما جمعی که مانده ایم نسبت بندگی و مسلمانان در میان است اگر قول بدین داده شمارا به بنیم و بندگی در گاه اختیار کنیم و بملان خود را بر رسم پیشکش بگذرانیم شجاعت خان و مقتدغان که در روز جنگ رسیده مصدر خدات پسندیده گشته بودند در سپاه خود و تقوا امان به مقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده و آن جماعت را نسلی ساخته روز دیگر دلی و پسران و برادران و خویشان عثمان همگی آمده شجاعت خان و دیگر بنده بار او دیدند و چهل و نوزده نفر پیشکش گویان آورده گذرانیدند بعد از انصراف این خدمت شجاعت خان و چند کس از بنده های درگاه را در احوال و طریقت که در تصرف آن تیره روزگار بود گذاشته دلی و افغانان را همراه گرفته بتاریخ ششم شهر صفر روز دوشنبه با فواج قاهره در جهان گزیر آمده باسلام خان پیوستند چون این اخبار رسید آنگاه در آگره باین نیازمند درگاه الهی رسید سجدهات شکر تقدیم رسانیده دفع و رفع این قسم غلیمی را محض از کرم بیدریغ واجب تعالی دانستند و برابر این نیکو خدمت اسلام خان به منصب شش هزاری ذات سرفرازی بانت و شجاعت خان بخطاب رستم زمان سر بلند گردید و سرفرازی ذات و سوار بر منصب او اضافه فرمودم و دیگر بنده با هر یک بانند از خدمتی که از ایشان به فعل آمده بود بزیادتی منصب و دیگر رعایا تماقتناز گشتند در مرتبه اول که این خبر رسید گشته شدن عثمان بطریق اراجیف مذکور میشد بجهت صدق و کذب این سخن به دیوان لسان العقب خواهی حافظ شیرازی تفاوت نمودم این غزل برآمد غزل

ویده دریا کنم و صبر به صحرا کنم	اندین کار دل خویش بدریا کنم	خورده ام تیر فلک باده بده تا سر	عقد در بند کمر ز کس و جوزا کنم
---------------------------------	-----------------------------	---------------------------------	--------------------------------

چون این بیت بنایت مناسب مقام بود تفاوت بان نمودم بعد از چند روز دیگر خبر آمد که عثمان را تیر قضا بل خدا رسیده هر چند تفحص نمودند زنده آن پیدا نه شد بنا بر غرایبی که داشت انبغی مرقوم گردید ۱۶ فروردین ماه مقرب خان که از بنده های عمده و محرم قدیم الخدمت جهانگیریست به منصب سه هزار سوار سرفرازی یافته از بند رکعتی است رسیده سعادت ملازمت دریافت اورا بجهت مصلحت با حکم کرده بودم که به بندر کرده رفته و وزیر را که حاکم کوه است به بنید و نقابسی که در آنجا بدست آید جهت سرکار خاصه شریفه خریداری نماید حسب الحکم با استعداد تمام بکوه رفت و دست در آنجا بود و نقابسی که در آن بندر بدست افتاد اصلا رو سے زنده بدی به قیمتی که فرنگیان خواستند زود داده گرفت چون از بندر مذکور سعادت نمود و متوجه درگاه

گشت و اسباب نفایسی که آورده بود بدفعات از نظر گذرانید از هر جنس چیزی که تحفه داشت از آن جمله جانورهای چند آورده بود
 بسیار غریب و عجیب چنانچه تا حال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمیدانست حضرت فردوس مکانی اگر چه در واقعات خود صورت
 و اشکال بعضی جانوران را نوشته اند غایتاً به مصوران نه فرموده اند که صورت آنها را تصویر نمایند چون این جانوران در نظر
 من بغایت غریب در آمده هم نوشته بودم در جهانگیر نامه فرمودم که مصوران شبیه آنها را کشیدند تا جراتی که از شنیدن دست بردار
 دیدن زیاده کردی که از جانوران در جبهه از طاؤس ماده کلان تر و از نرخی جمله خورد تر گاهست که درستی جلوه می نماید دم خود را
 و دیگر پرها را طاؤس آسار پشان می سازد و بر رقص در می آید نول او دپاسه او شبیه نول دپاسه خردس است بگردن و زیر
 حلقوم او هر ساعت برنگی ظاهر میگردد و وقتیکه در منی است سرخ سرخ است گویا که تمام را بر جان مرصع ساخته اند و بعد زمانه
 بهین جا سفید میشود و بطریق فیه بنظر در می آید و گاهی فیروزه رنگ ظاهر میگردد و بوقلمون آسار بزمان برنگی دیگر دیده میشود و دپاسه
 گونش که بر سر خود دارد و تاج خردس مشابه است غریب نیست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور بطریق خرطوم از بالای سر او
 تا یک وجب می آویزد و باز که آن را بالا میکشد چون شاخ کرگدن بر سر او مقدار دو انگشت نمایان میگردد و اطراف چشم او همیشه
 فیروزه گونست و در آن تغییر و تبدیل نمی رود و پرها به او باوان مختلف بنظر در می آید بر خلاف رنگهاست بر طاؤس دیگر میبوسد آورد
 بود بسیار غریب و شکل عجیب دست و پا و گوش و سر او بعینه میمون است و در دپاسه او پروا میماند رنگ چشمهاست او برنگ
 چشم باز لیکن چشم او از چشم باز کلان تر است از سر او تا سر دم یک درع معمول بوده است از میمون پست تر و از روبا به بلندتر
 چشم او بطریق چشم گوسفند و رنگ آن خاکستری است از بنا گوش تا نخ سرخست میگون دم او از نیم درع دوسه انگشت درازتر
 غایتاً بخلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است بطریق دم گربه گاه آوازهای از ظاهر میشود بطریق آواز آهوبره بمجلی خیل
 غریب دارد از مرغ دشتی که او را ندرد میگویند تا حال شنیده نشده که در خانه از او پچه گرفته باشند در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار
 کردند که تخم دپچه بکنند نشد من فرمودم که چندس از نواده او یکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر
 ماکیان گذاشتند در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد پچه برآمد و تا پنجاه و شصت کلان شدند هر کس این معنی شنید تعجب تمام
 نموده مذکور ساخت که در ولایت بهم مردم سعی بسیار کردند مطلق تخم نداد و پچه از او حاصل نشد در همین ایام بر منصب مهابت خان
 هزاری فوات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاری فوات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد و منصب اعتماد الدوله از اصل انصاف
 عه این جانور را بزبان انگریزی ترکی می نامند و ابل هندی میگویند و فارسی دانان هند به فارسی فیل مرغ نام نهاده اند و الحال به کثرت در هندوستان موجود است

چهار ہزاری ذات و ہزار سوار مقرر گشت و بر منصب ہاشنگہ نیز پانصدی ذات و سوار افزودہ شد کہ اصل و اضافہ سہ ہزاری ذات و دو ہزار سوار بودہ باشد و بر منصب اعتقاد خان پانصدی ذات و دو بیست سوار افزودہ ہزاری ذات و سی صد سوار کردم خواجہ ابوالحسن درین روز با از دکن آمدہ سعادت ملازمت دریافت دولت خان کہ بہ فوجداری صوبہ آلہ آباد و سرکار چو پور تعین یافتہ بود آمدہ ملازمت نمود بر منصب او کہ ہزاری بود پانصدی افزودہ شد روز شرف کہ ۱۹ فروردین بودہ باش بر منصب سلطان خرم را کہ وہ ہزاری بود بہ دوازده ہزاری سرفراز ساختم اعتبار خان را کہ بہ منصب سہ ہزاری ذات و ہزار سوار سر بلند بود چہار ہزاری کردم مقرب خان کہ منصب او دو ہزاری ذات و ہزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزودم و بر منصب خواجہ جہان کہ دو ہزاری ذات و ہزار و دو بیست سوار بود پانصدی دیگر اضافہ فرمودم چون ایام نوروز بود اکثر بندہ با اضافہ منصب سرفزاری یافتند درین تاریخ ولیپ از دکن آمدہ ملازمت نمود چون پدر اورا کے راسے شگہ وفات یافتہ بود اورا ب خطاب راسے سر بلند ساختہ خلعت پوشانیدم پسر دیگر داشت سوچ شگہ نام با وجود آنکہ ولیپ پسر شگہ اد بود میخواست کہ سوچ شگہ جانشین اد باشد تقریب مجتبی کہ با مادر او داشت در وقتیکہ احوال وفات او مذکور میشد سوچ شگہ از کم خردی و خرد سالی بعرض رسانید کہ پدر مرا جانشین خود ساختہ شگہ دادہ است این عبارت مرا خوش نیامد فرمودم کہ اگر پدر ترا شگہ دادہ است ما ولیپ را سرفراز ساختہ شگہ میدہم و بدست خود اورا شگہ کشیدہ جاگیر و وطن پدر او را با و مرحمت کردم بہ اعتماد الدولہ دوات و قلم مرصع عنایت شد لکھمی چند راجہ گاؤن کہ از راجہاے معتبر کوہستان سنت و پدر او راجہ اور ہم در زمان حضرت عرش آشیانے آمدہ بود در وقت آمدن التماس نمود کہ پسر راجہ ٹوڈر مل آمدہ دست مرا گرفتہ بہ ملازمت آورد بنابر التماس او پسر راجہ بہ آوردن او مقرر گشتہ بود لکھمی چند ہم التماس نمود کہ پسر اعتماد الدولہ آمدہ مرا بہ ملازمت آورد شاہ پور را فرستادم کہ اورا بہ ملازمت آورد و از پنہماے کوہستان خود اسپان گوٹ اعلی و جانوران شکاری از بازوجرہ و شاہین و قطاس و ناناہاے مشک و پوشہاے آہوے مشک کہ نافہ بران بند بود و شمشیر ہاے کہ بزبان آنا کھانڈہ میگوبند و خنجر کہ بزبان آنا کٹارہ میگوبند و از سر خلیس چیز ہا آوردہ گذرانید در میان راجہاے این کوہستان راجہ مذکور با اینکہ طلاے بسیار و از معروف و مشہور ست میگوبند کہ کان طلا در ولایت است بخت طرح عمارت و دو تخانہ لاہور خواجہ جہان خواجہ دوست محذرا کہ درین کار مہارت تمام دار و فرستادم چون مہات دکن بخت نفاق سرداران و بے پروائی خان اعظم صورت خوبی پیدا نہ کرد و شکست عبد اللہ خان دست داد خواجہ ابوالحسن کہ بخت تحقیق این قضا یا طلبیدہ بودم بعد از تحقیق و تفحص بسیار ظاہر شد کہ شکست عبد اللہ خان بارہم از عمر غرور و نیز جلو بہا و سخن

تشنوبیاسه او و پاره پرنصب نفاق و بے اتفاقی امرایه واقع شده بود بجلا قرار داد آن بود که عبد العبد خان از جانب ناسک
 ترهنگ باشکر گجرات و امرایه که به همراه او تعیین یافته بودند روانه گردان فوج به سرداران معتبر و امرایه کار طلب مثل راجه
 راد اس و خان عالم و بیعت خان علی مردان بهادر و ظفر خان و دیگرینده با آراستگی تمام داشت عدد لشکر از ده هزار گذشته
 بود چهارده هزار رسیده و از جانب برادر مقرر بود که راجه مان سنگه و خان جهان و ایرالامرا و بسیارے از سرداران توجہ شوند و این
 دو فوج از کوچ و مقام بگذرند و در تارینج معین از دو جانب غنیم را در میان گیرند اگر این ضابطه منظوری بود و در مسا
 متفق میگشت و غرضها دامن گیر نمی شد غالب نظر آن بود که عبد العبد عالی فتح روزی کردی عبد العبد خان چون از گهایها گذشت
 و بدولایت غنیم در آید مقید نه شد که قاصدان فرستاده از آن فوج خبرے بگیرد و بموجب قرار داد حرکت خود را با حرکت آنها
 موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین غنیم را در میان گیرند بلکه تکیه بر قوت و قدرت خود کرده این معنی را در خاطر آورد
 که اگر به تنهایی این فتح از جانب من شود بهتر خواهد بود این داعیه را در خاطر قرار داده هر چند راد اس خواست که با و قرار دهد که
 بتانی و آهستگی پیش میرفته باشد فائد و نکر غنیم که از ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر از سرداران و ترکیان بر سر او فرستاده بودند و روزها
 یا از دور و خور و میکوند و شبها باند اخن بان و اقسام آتش بازی تفسیر نمی کردند تا آنکه غنیم نزدیک شد و اصلا از آن فوج با و خبرے
 نرسید هر چند بدولت آباد که محل جمعیت و کینان بود نزدیک میرسد غیر سیاه روی که از اطفال را که نسبت قرابت به سلسله نظام الملکیه
 با اعتقاد او دار و بخت آنکه مردم از دل و جان سرداری او قبول کنند به سردرے برداشته دست او گرفته و خود را پیشوا و سردار قرار داد
 مرتبه مرتبه مردم بیفرستند و کثرت و ازدحام غنیم زمان زمان بیشتر میشد تا آنکه هجوم آورده باند اخن بان و دیگر اقسام آتش بازی کار
 بردنک تر ساختند آخر الامرو و نتخواه بان صلاح دیدند که از آن فوج مددے نرسید و کینان تمام رو بپا نهاده اند مصالحت دولت
 در آنست که با نفعیل بازگشته سرانجام دیگر نموده شود همگی یک دل و یک زبان شده پیش از طلوع صبح صادق روانه شدند تا سرحد
 ولایت خود و کینان همراه بودند و هر روز فوجے با فوجے روبرو گشته و زرد و خور و تفسیرے نمی نمودند درین روز چندے از جوانان
 مروانہ کار طلب بکار آمدند علی مردان خان بهادر و اد بهادرے و مردانگی داده زخمهاے منکر برداشت و زنده بدست غنیم افتاده
 معنی حلال نمکی و جان فشانی را به همراهان خود نمایند و ذوالفقار بیگ هم تردرات مروانہ نموده بانی به پاسے او رسید و بعد از
 دور و در دیگر گذشت چون بولایت راجه بهر جو که از دور نتخواه بان در گاه هست داخل شدند آن جماعت بازگشتند و عبد العبد خان
 توجہ گجرات گردید سخن این است که اگر در رفتن عنان کشید و میرفت و میگذاشت که آن فوج دیگر با ملحق میشد کار خاطر خواه اولیا

دولت قایمہ صورت می یافت بجز آنکہ خبر بر گشتن عبدالمدخان به سرداران فوج کہ از راه برار متوجه بودند رسید دیگر توقف
 را مصلحت ندیده باز گشتند و در عادل آباد کہ حوالی برار متوجه واقع است باز دو روز طوق شدند چون این اخبار در آگرہ بن
 رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتیم و غریت نمود کہ خود متوجه شدہ این ملازمان صاحب کشتہ را از پنج و بیاد بر اندازیم اعرا
 و دو تنخواہان بدین معنی اصلا راضی نہ شدند خواجہ ابوالحسن بعض رسائید کہ مہمات آن طرف را بروشنی کہ خانخانان نمیدہ دیگری نمیدہ
 اورا باید فرستاد تا این ہمہ از نظام او فنادہ را بنظام آورد و بہ مصلحت وقت صلحی در میان اندازد تا برور سرانجام بر اصل نموده شود دیگر
 دو تنخواہان باین مقدمہ ہمزگشتہ را بہا سے ہمہ باین قرار یافت کہ خانخانان را باید فرستاد و خواجہ ابوالحسن نیز ہمراہ برود و بہ ہمین
 قرار داد او دیوانیان ہمہ سازی خانخانان ہمراہ بیان او نمود و روز یکشنبہ ہفت دہم اردی بہشت سنہ ہفت مرخص گشت شاہ نو
 خان و خواجہ ابوالحسن و مذاق بردے اذہ یک و چندے دیگر از ہمراہان در ہمین تاریخ تسلیم رخصت نمودند خانخانان بہ منصب
 شش ہزاری ذات سرفرازی یافت شاہ نواز خان سہ ہزاری ذات و سوار را تسلیم نموده دارا بہ خان با عنافہ پانصدی ذات و
 سی صد سوار کہ مجموع دو ہزاری ذات و یک ہزار و پانصد سوار باشد سر بلند گردیدہ و برہمن داد پسر خرد او ہم منصب لائق دادم بخانخانان
 خلعت فاخرہ و خنجر مرصع و قیل خاصہ با تلایر با واسپ عرانی عنایت نمود و ہمچنین بہ پسران و ہمراہان او نیز خلعت و واسپ مرحمت
 کرد و در ہمین ماہ مغز الملک با پسران از کابل آمدہ بہ سعادت آستان بوسی سرفراز گشت شام سنگہ در اسے منگت بحد و یہ کہ از
 تعینات لشکر نگیش بود حسب الاتماس قلیج خان بزبادتی منصب سر بلند می یافت شام سنگہ ہزار و پانصدی بود پانصدی دیگر
 منصب او اضافہ شد در اسے منگت نیز بزبادتی منصب مفتخر گردیدہ بدنے بود کہ اخبار بیماری آمدن خان میر رسید و چند مرتبہ رفع
 مرض شد و باز عود نمود تا آنکہ در برہان پور در سن شصت و سہ سالگی در گذشت ہمہ دستعدادشس بذایت خوب بود غایتاً
 چستہ دستگی طبعش غایب بود شعر ہم میگفت خسرو شیرین بنام من نظم کردہ مسمی بہ نور نامہ دیزمانہ والد بزرگوار ہم بدرجہ امارت و وزارت
 رسیدہ بود با آنکہ در زمان بادشاہ زاوگی چند مرتبہ از و سکیہا سے بہ فعل آمدہ و اکثر مردم بلکہ خسرو ہم بر این مذاق بود کہ بعد از
 جلوس من نسبت با و نا خوشیما بہ فعل خواهد آمد بخلاف انہم در خاطر او و دیگران قرار یافتہ بود در مقام رعایت شدہ اورا بہ منصب
 پنجہزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و بعد از آنکہ بدنے وزیر صاحب استقلال شد بدین رعایت احوال او دقیقہ نزدیکداشت
 نہ شد و بعد از فوت او فرزندان اورا منصبہا دادہ رعایتہا کردم آخر الامر ظاہر شد کہ نسبت و اخلاص او درست نموده و نظر بر
 اعمال ناقص خود کردہ ہمیشہ از من توہمی در خاطر داشتہ از قضیہ دشور شد کہ در ذاہ کابل واقع شد میگوند خبر دار بودہ بلکہ تقویت

آن تیرہ نجات می نمود بارے مرابا ورنی افتاد که در برابر این رعایت و شفقت مصدر تا و لتخواهی و تیرہ نجاتی گرد و بانیک فاصله در دست
و پنجم مہین ماہ کہ اروی بہشت باشد خیر فوت میرزا غازی رسید میرزا مشار ایہ از حاکم زادہ ہائے ٹھٹہ از ذات ترخانیاست در زمان
والد بزرگوارم پدر او میرزا جانی دولت خواہی اختیار نموده ہمراہی خانخانان کہ بر سر ولایت او تعیین یافتہ بود در قرب لاہور بفرست
ملازمت استسعاد یافت و بکرم بادشاہانہ ولایت اورا بد و ارزانی داشتند و خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را بچست
حفظ و حراست ٹھٹہ رخصت کنانید تا بود در ملازمت گذرانید آخر الامر در بر پانپور وفات یافت میرزا غازی خان ولد او کہ در ٹھٹہ
بود بموجب فرامین عرش آشیانے بایالت و حکومت آندیار سرفرازی یافت بہ سعید خان کہ در بہک بود حکم شدہ کہ اورا دلاسا نموده
بدرگاہ آورد خان مشار ایہ کسان فرستادہ اورا بد و لتخواہی دلالت نمود آخر الامر اورا بہ اگرہ آوردہ بشرف پا بوس والد بزرگوارم
سرفراز گردانید در اگرہ بود کہ حضرت عرش آشیانے شفقار شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم بعد از آنکہ خسرو را تعاقب
نمودہ بہ لاہور داخل شدم خبر رسید کہ امراسے سرحد خراسان جمعیت نمودہ بر سر قندھار آمدہ اند و شاہ بیگ حاکم آنجا در قلعہ قبلی
شدہ منتظر ملک است بالفور ت فوجی بہ سرداری میرزا غازی و دیگر امراد سرداران بہ ملک قندھار تعیین شدند این فوج چون
بجوالی قندھار میرسد لشکر خراسان قوت توقف در خود ناویدہ معاودت نمود میرزا غازی بہ قندھار در آمدہ ملک و قلعہ را
بہ سردار خان کہ بہ حکومت آنجا مقرر گشتہ بود سپردہ و شاہ بیگ خان بجاگیر خود متوجہ گشت و میرزا غازی از راہ بہک غرمت لاہور نمود
و سردار خان بانیک بدستے کہ در قندھار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج بہ سردار صاحب وجود سے گشت درین مرتبہ
قندھار را اضافہ ٹھٹہ نمودہ بہ میرزا غازی مرحمت نمودم از ان تاریخ تا زمان رحلت در آنجا بہ لوازم حفظ و حراست قیام و اقدام
می نمود سلوک او با مردمین بہ عنوان پسندیدہ بود چون عرض میرزا غازی سردار سے بہ قندھار بایست فرستاد ابوالبنی اوزبک
را کہ در ملتان دآن حدود واقع بود بدین خدمت ماہور ساختم منصب او ہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار بود سہ ہزاری ذات
و سوار مقرر نمودم و بہ خطاب بہادر خانی و علم سر بلندی یافت و حکومت دہلی و حفظ و حراست آن ولایت بہ مقرب خان مقرر
گشت و روپ خواص را کہ از خدمتگاران نزدیک والد بزرگوارم بود خطاب خواص خانی و منصب ہزاری ذات و پانصد
سوار سرفراز ساختہ فوجداری سرکار فوج را بد و مرحمت نمودم چون صبیہ اعقاد خان ولد اعتماد الدولہ را بہت خرم خواستگاری
نمودہ بودم و مجلس کہ خدائی او در میان بود روز پنجشنبہ سید ہم خورداد بہ منزل اور قتمہ یک روز و یک شب آنجا بودم پیشکش
گذرانید و بیلان و اداران خود خادمان محل را توره ہا سامان دادہ با مراسے سرو پا ہا عنایت نمودہ عبد الرزاق را کہ بخشی در خانہ بود

بہت سرانجام ولایت ٹھٹھہ فرستادم کہ تا تعیین سردار صاحب وجود سپاہی در عیت آنجا را دلاسا نموده آن ولایت را در قید ضبط آورد
 باضافہ منصب و عنایت فیل و پرم نرم خاصہ سرفرازی یافتہ مرخص گشت مغز الملک را بجاسے او بخشی ساختم و خواجہ جهان کہ بدین
 عمارت لاہور و قرار طرح آن مرخص گشتہ بود و را و آخر ہمین ماہ آمدہ ملازمت کرد مرزا علیسی ترخان از خویشان مرزاغازی در شکر
 دکن تعیین بود و بہت مصاحت ٹھٹھہ اورا طلبیدہ بودم در ہمین تاریخ بخدیست استسعاد یافت چون قابل رعایات و تربیت بود بہ منصب
 ہزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خون پارہ بر مزاج غلبہ کردہ بود باستصواب اظہار در چہار شنبہ ماہ مذکور قریب بیگ آثار
 خون از دست چپ خود کشیدیم چون خفت و سبکی تمام دست داد بخاطر رسید کہ اگر در محاورات خون کشیدن را سبک شدن
 میگفتہ باشند بہتر خواهد بود و الحال ہمین عبارت گفتم میشود بمقرب خان کہ نصبا نمودہ بود و کچھوہ مرصع عنایت کردم کشتن دامن شرف
 فیل خانہ و اہل طلب کہ از زمان حضرت عرش آشیانے تا حال تصدی آن دو خدمت بود و عمر ہا آرزوے خطاب را جلی منصب
 ہزاری ذات داشت و قبل ازین خطاب سرفرازی یافتہ بود الحال بہ منصب ہزاری کام روا گشت میرزا رستم ولد سلطان حسین
 میرزا سے صفوی را کہ در شکر دکن تعیین بود حسب الامکان اورا طلب نمودم روز شنبہ نہم ماہ تیر با فرزند آن آمدہ ملازمت کرد
 یک قطعہ لعل و جہل دیش دانہ مروارید پیشکش گذرانید بر منصب تاج خان حاکم بھکر کہ از امر اسے قدیم این دولت است پانصدی
 ذات و سوار افزوہ شد قضیہ فوت شجاعت خان از امور غریبہ و عجیبہ است بعد از انکہ مصدر چنان خدمتی گشتہ و اسلام خان اورا
 بہ سرکار اوڈیسہ رخصت میکند در اثناے راہ شبی بر بادہ نیل چو کندے دار سوار میشود و خواجہ سرا سے خود سالی را بر عقب خود
 جاے میدہد و قتیکہ از اردو سے خود برمی آید فیل مستی بر سر راہ بستہ بودند آن فیل از آواز سم اسپان و حرکت سواران در صد دان
 میشود کہ زنجیر بگسلاند بدین جہت شور و غوغا سے بلند میشود چون این شور و غوغا بگوش خواجہ سرا میرسد مضطربانہ شجاعت خان
 را کہ در خواب یاد رہے شعوری شراب بود بیداری سازد و سے گوید کہ فیل مست باز شدہ و متوجہ این طرف است بجز
 شنیدن این سخن مضطرب شدہ از پیش چو کندی خود را بر برمی اندازد بعد از انداختن انگشت پای او بہ سنگ رسیدہ شکافتہ میشود
 و بہ ہمین زخم بعد از دوسہ روز درمی گذرد مجلا از شنیدن این مقدمہ حیرت تمام دست داد جوان مردانہ بجزد فریادی کہ باورسد
 یا سخنی کہ از خود سالی بشنود این قسم مضطرب شدہ بتیابانہ خود را از بالاسے فیل اندازد در واقع جاے حیرت است در ۱۴ ماہ
 تیر خبر این حادثہ بہ من رسید پسران اورا بنوازشات و منصبہا دلجویی کردم اگر این قضیہ اورا دست نمی داد چون خدمت نمایانے
 کردہ بود بر رعایتها و شفقتہا سرفرازی می یافت۔

<p>یا قضا بر ستمے توان آمد</p>	
<p>یکصد و شصت زنجیر فیل زودادہ اسلام خان از بنگالہ فرستادہ بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیل خانہ خاصہ شریفہ گشت راجہ ٹیک چند راجہ کما یون استدعا سے رخصت نمود چون بہ پدر او در زمان عرش آشیانے یک صدر اس اسپ مرمت شدہ بود بہمان دستور با مرمت کردم و فیل نیز دادہ شد و تا اینجا بودہ نعلتھا سرفرازی یافت و خنجر مرصع ہم دادم بہ برادران او نیز خلعتھا و اسپا دادہ شد ولایت اورا بدستور سابق با رعنا بت فرمودم شادمان و کامرد باجا و مقام خود باز گشت بہ تقریبے این بیت ابر الہام خواندہ شد</p>	
<p>گذر سچ از سرما شنگان عشق</p>	<p>یک زندہ کردن تو بعد خون برابرت</p>
<p>چون طبع من موز دست گاہے با اختیار گاہے بے اختیار مصراعی در باعی یا بینے در خاطر سر نیزند این بیت بزبان گذشت۔</p>	
<p>از من شایخ کہ نیم بے تو کینفس</p>	<p>یکدل شکستن تو بعد خون برابرت</p>
<p>چون خواندہ شد ہر کس کہ طبع نطمے داشت درین زمین بیغے گفتہ گذر ایند ملا علی احمد مہر کن کہ احوال او پیش ازین گذشت بد نہ گفتہ بود۔</p>	
<p>اے محاسب زگریرہ پیر نغان برس</p>	<p>یک خم شکستن تو بعد خون برابرت</p>
<p>ابو افصح دکنی کہ از امر اسے معتبر عادل خان بود و قبل ازین بدو سال دولت خواہی اختیار نمودہ خود را داخل اولیاسے دولت قاہرہ ساختہ بود در دہم امر او بہ ملازمت آمد و منظور رعنا بت در بیت گشتہ بہ شمشیر خاصہ و خلعت سرفرازی یافت و بعد از چند روز اسپ خاصہ نیز بہ مرمت نمودم خواجگی محمد حسین کہ بہ نیابت برادر زادہ خود بہ کشمیر رفتہ بود چون خاطر از مہمات انجام ساخت در ہمین روز ہا آمدہ ملازمت نمود چون بہ حکومت پٹنہ و دارائی انجام سردار سے با ایست فرستاد بخاطر سانیدم کہ مرزا رستم را فرستم منصب اورا کہ پنج ہزاری ذات و ہزار و پانصد سوار بود پنج ہزاری ذات و سوار ساختہ بتاریخ ۲۶ جمادی الثانی مطابق دوم شہر پور تسلیم حکومت پٹنہ نمودہ فیل خاصہ با اسپ دزین مرصع و شمشیر مرصع و خلعت فاخرہ دادہ رخصت نمودم و پسران او و پسران مظہر حسین خان مرزائی برادر او با ضامناسے منصب و فیل و اسپ و خلعت سرفرازی یافتہ بہرہا ہی او مرخص گشتند اسے دلپ را بگو کے مرزا رستم تعیین نمودم چون جا و مقام او نزدیک بان حد و راست جمیت خوب دران خدمت حاضر سازد پانصدی ذات و سوار بر منصب او افزودم کہ دو ہزاری ذات و ہزار سوار باش۔ فیل ہم رعنا بت شد ابو افصح دکنی در سرکار ناگپور روان حد و جاگیر یافتہ بود مرخص گشت کہ ہم سر انجام جاگیر خود دہم بہ حفظ و حراست آن ملک قیام نماید خسرو بے اوزبک بہ فوجداری سرکار</p>	

میوات تعیین شد منصب او هشت صدی ذات وسی صد سوار بود احوال در این ذات و پانصد سوار حکم شد و اسب نیز در خدمت
 نمودم چون نظر بر خدمت قدیم ثقیب خان نمودم بخاطر رسید که آرزو سے در دل ادباً به گذار شد منصب او را کلان کرده بودم جوگیر
 خوب یافته بود آرزو سے علم و تقارده داشت باین عنایت هم سرفراز و کامروا گشت و صلح پس خوانده خواجہ بیگ بیزار صفوی بسیار
 جو انگ پرتو دو کار طلب است او را بقطاب پنج خانے سرگرم خدمت رسانم روز پنجشنبه ۲۲ شهریور موافق ۱۰۸۰ هجری قمری در منزل
 مریم الزمانے مجلس وزن شمسی منعقد گشت باین روش خود را وزن کردن طریق ستوده است حضرت عرش آبیاسلے که مقرر بودند
 گرم بودند این روش را پسندیده هر سال خود را در مرتبه باقسام فلزات از طلا و نقره و غیره و اکثر ائمه بنفسه وزن فرمودند که
 مطابق سال شمسی و دیگر موافق سال قمری و مجموع آنرا که قریب یک لک روپیه است بفقرا و ارباب احتیاج تقسیم میکردن هم
 این سنت بنیاد امری میدارم و به همان دستور خود را وزن نموده آن اجناس را به فقرا میدهم عقده خان دیوان بنگالہ چون ازان
 خدمت معزول گشت پسران و برادران و بعضی خدمتگاران عثمان را که اسلام خان به همراهی او بدرگاہ فرستاده بود بعد از طلاق
 بنظر اشرف گذرانید و تعهد احوال هر یک از افغانان بعد از بکے از بنده ہائے معتبر معر شد و پیشکش خود را کہ بست و پنج زنجیر
 نعل و دو قطعه نعل و پھول کنارہ مرصع و خواجہ سرا باین معتبر را تمشہ بنگالہ و غیرہ ترتیب داده بود بنظر در آورد بپسران پسر سلطان خواجہ
 کہ در لشکر دکن تعیین بود به طلب سعادت آستان ہوسی دریافت یک قطعه نعل پیشکش گذرانید چون میان قلیج خان کہ سردار لشکر
 بنگلہ بود کہ سرحد کابل است و بیان امرائے آنصوبہ کہ بھراہی و سرداری او تعیین یافتند بھراہی خان دوران نزاع گفت و
 شنود و بوجہ حقیق تا کہ ناسازی از جانب یکت خواجہ جهان را فرستادم باز دہم ماہ مہر عقده خان بہ منصب الایے بخشی گری
 سرفرازی یافت و منصب او ہزاری ذات وسی صد سوار معر گشت دیگر مرتبہ بہ منصب ثقیب خان بارہ افزودم منصبش دو ہزار
 و پانصدی ذات و ہزار و پانصد سوار بود پانصدی دیگر ہزار شد کہ سہ ہزاری ذات و دو ہزار سوار بودہ باشد حسب الالتماس
 خانخانان قریب دن خان برلاس بہ منصب دو ہزار و پانصدی ذات و دو ہزار سوار اناصل و اضافہ سرفراز گردید و اسے منوہر
 ہزاری ذات و ہشت صد سوار شد در اجہ زرنگہ دیو بہ منصب چہار ہزاری ذات و دو ہزار و دو بست سوار سرفراز شد بھارت
 را کہ بھیرہ رام چند بندیلہ است بعد از گذشتن رام چند بہ خطاب را علی سرفراز ساختم ظفر خان از صوبہ گجرات بوجہ طلب
 در بست ہشتم آبان آمدہ ملازمت کرد یک قطعه نعل و سہ دانہ مر وارید پیشکش گذرانید ہشتم آذر مطابق سوم شوال از بر بان پو
 خبر رسید کہ امیر الامرا روز یکشنبہ بست و ہفتم آبان در پراگنہ نمال پور فوت کرد بعد از بیماری کہ او را در لاہور دست داده بود

دیگر شعور و هوش از او کمتر ظاهر نشد. بحافظه اش نقصان تمام راه یافته بود اخلاص بسیار می داشت چنانچه که از او فرزندی نماند که قابل تربیت و رعایت باشد چنان قلی خان که از پیش پدر خود که در پیشاور بود آمده بستم آذر ملازمت کرد و یک صد و یک صد و پانصد نذر گذرانید و پیشکش خود را از اسپ و انمشه و دیگر اجناس که همراه داشت بمطرد آورد و ظفر خان را که از خانه زادان و گو که زاده پسر معتبر است نواخته بصاحب هوگی بهار سرفراز ساختم و منصب پانصد می ذات و سوار افزوده سه هزار می ذات و دو هزار سوار مقرر داشتم و با برادران خلعت و اسپ سرفرازی یافته در آن صوبه رخصت شد همیشه آرزوی او این بود که بخدمت علیحد و سرفرازی یا بد تاجو سهر خود رایه نماند من هم خواستم که او را بیازمایم این خدمت را محک آزمایش او ساختم چون هنگام سپردن شکار بود روز شنبه دوم ذی قعدة مطابق چهارم ماه دی از دار الخلافت اگره به قصد شکار برآمدم و در باغ و صحره منزل شد. چهار روز در آن باغ توقف افتاد روز دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه سلطان بیگم که در شهر بیمار بودند شنیده شد. والدہ ایشان گلرخ بیگم صدیقه حضرت فرودس مکانی بودند و پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از خواجگان زاده های خواجگان نقشبندی اند به جمیع صفات حسنه آراستگی داشتند در زمان این مقدار هنر و قابلیت کم جمع میشد حضرت جنت آشیانه این خواجگان زاده خود را از روی شفقت تمام تا نزد پیرام خان نموده بودند بعد از شفقار شدن ایشان در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانه این که خدائی واقع شده پس از کشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را به عقد خود در آوردند در سنه شصت سالگی به رحمت خدا او اصل گشتند همان روز از باغ و صحره کوچ شد. اعتماد الدوله را بجهت سرانجام برداشتن ایشان فرستادم و در عمارت باغ مندا اگر که بیگم خود ساخته بودند فرمودم که ایشان را نهادند در مقدم هم ماه دی میرزا علی بیگ ابرشاهی از لشکر دکن آمده ملازمت نمودن خواجگان جهان که به صوبه کابل فرستاده بود در بیست یکم ماه مذکور بازگشته سعادت خدمت دریافت و مدت رفتن و آمدن او به سه ماه و یازده روز کشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذر گویان آورد در همان روز راجه راند اس تیراز لشکر فیروزی اثر دکن آمده ملازمت کرد و یک صد و یک صد نذر گذرانید چون با امرای دکن خلعت زمستانی فرستاده نشده بود بدست جناب خان فرستاده شد و چون بند رسورت بجایگزین فلج خان تقریر بود چنان فلج راجهت ضبط و حراست آنجا اتماس نمود که مرخص گردد در بیست و نهم دی به خلعت و خطاب خانی و علم سرفراز گشته مرخص شد بجهت نصیحت امرای کابل و ناسازی که میان ایشان و فلج خان واقع بود راجه راند اس را فرستادم و اسپ و خلعت و سی هزار روپیه بدو بجهت رعایت شد در ششم بهمن که پرگنه باڑی محل نزول بود خبر فوت خواجگی محمد حسین که از بنده های قدیم خدمت این دولت بود رسید برادر کلان او محمد قاسم خان در زمان والد بزرگوارم رعایت کلی یافته بود و

خواجگی محمد حسین هم بخدمت که از رده اعظام فرموده شود مثل بگادلی و اشال آن سرفراز میگشت از فرزند سنانند و کوه بود
 که اصلا در محاسن و برت او یک موی ظاهر نمی شد در وقت سخن کردن هم بسیار فریاد میکرد مثل خواجهم سرایان نمیده می شد
 دیگر شاه نواز خان که خانخانان از برهان پور بخت عرض بعضی معروضات روانه ساخته بود در پانزدهم ماه مذکور آمده ملازمت
 کرد یک صد مرد یک صد روپیه نذر گذرانید چون معاملات دکن بخت نیز جلویها که بعد از خان و نفاق امر صورت خوبی پیدا
 نکرد و کهنیان راه سخن یافته با مراد و نخواستگان آنجا حکایت صلح در میان آوردند و عادل خان طریق و نخواستگاری اختیار نموده
 انتماس کرد که اگر مهم دکن به من رجوع شود جهان کنم که بعضی محال که از تصرف او بیاسی دولت بر آمده باز به تصرف در آید و در
 نظر بر مصالحت وقت نموده این معنی را عرض داشت نمودند و تجویز یک گونه شد و خانخانان تعهد سرانجام مهلت آنجا کرد و خان اعظم
 که همیشه خواهان دفع و رفع راناسه مقهور بود و این خدمت را بخت کسب ثواب انتماس می نمود حکم شد که به مالوه که بجایگیر
 او مقرر است رفته بعد از سرانجام توجه این خدمت گردد و بر منصب ابوالنبی اوزبک هزار می ذات و پانصد سوار دیگر افزوده
 چهار هزار می ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد مدت شکار بدو ماه و بیست روز کشید درین ایام همه روز توجیه شکار
 بودم چون به نوروز عالم افزون پنج شش روز پیش نموده بود و بخت معادلت نموده بیست چهارم اسفند از به باغ و صحره محل
 نزول گشت و مقربان و جمعی از منصبداران که حسب الحکم در شهر مانده بودند درین روز آمده ملازمت کردند مقرب خان صراحی
 مرصع و کلاه فرنگی و کجشک مرصع پیشکش گذرانید سه روز در بلخ مذکور توقف واقع شد روز بیست و هشتم اسفند از داخل شهر شدم
 درین مدت دو بیست و بیست و سه راس آهوی و غیره و نو و پنج نیله گاو و دو خوک و سی و شش قطعه گاو و گاو و غیره و یک هزار و چهار صد
 و پنجاه و هفت ماهی شکار شد

جشن هفتین نوروز از جلوس همایون

سنه هشتم جلوس مطابق محرم سنه ۱۰۲۲

شب پنجشنبه بیست و هشتم محرم مذکور مطابق غره فروردین سنه جلوس بعد از گذشتن سه نیم گهری حضرت نیر اعظم از برج حوت
 در برج حمل که خانه فرخی و فیروزی اوست نقل نمودند و صبح آنکه روز نوروز عالم افزون بود مجلس جشن به آئین همه ساله ترتیب
 و ترتیب یافت و آخر باک آن روز بر تخت دولت جلوس واقع شد و امر او اعیان دولت و مقربان در گاه تسلیم و مبارک باد

بجای آورند و درین ایام نخته فرجام همه روزید پو آنخانه خاص و عام بر می آیدم و مطالب و مقاصد و بدعجات بعضی میرسد و پیشکشهاست
 بنده های درگاه از نظر میگذشت ابوالنبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد در نیم ماه مذکور
 افضل خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یک صد و پینصد گز را نید و یک زنجیر نیل بنظر در آورد و در دو روز دهم پیشکش
 اعتمادالدوله گذشت از جواهر و آئینه و دیگر اجناس آنچه خوش افتاد بدرجه قبول پوست و از نبلان پیشکش افضل خان ده زنجیر دیگر درین
 روز دیده شد در سیزدهم پیشکش تربیت خان بنظر در آمد معتقد خان منزله در آگره خریداری نمود و چند روزی در آنجا بسر برد و
 پنه در پی او را دست داد شنیده ایم که بر چهار چرخ حکم سعادت و نحوست میکنند اول بر زن دوم بر بنده سوم بر منزل چهارم بر آب
 بخت و آنتن سعادت و نحوست خانه ضابطه قرار یافته بگله میگویند که به صحت پوست است اندک زمین را از خاک خالی باید کرد و باران
 خاک را در آن سز زمین می باید ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعادت می توان گفت نه نحس و اگر کم گردد بر نحوست آن حکم میکنند
 و اگر زیاده آید سعد و مبارک است در چهار دهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت و آنچه مقبول افتاد بر داشته شد منصب اعتبار خان
 که هزار سی صد سوار بود و هزار سی و پانصد سوار شد پانصدی ذات و پنجاه سوار به منصب تربیت خان افزودم که دو هزار سی ذات
 و هشت صد و پنجاه سوار بوده باشد هوشنگ پسر اسلام خان که در ننگال پیش پدر خود بود آمده درین روزها ملازمت کرد و چند سی از
 مردم گله را که ملک ایشان متصل بگور در جنگ است بگله در نیولا این ولایت هم در تصرف آنهاست همراه آورده بود از کیش دروش
 آنها تعدادات تحقیق شد بجملاً حیوانی چند اند بصورت آدمی از حیوانات بر می و بگری همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست
 و با همه کس میخورند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند صورتهاست ایشان بقرا اطلاق شبیه است اما زبان ایشان
 بطنی است و اصلاً بر کی نمی ماند و همین یک گوشت که یکسر آن بولایت کاشغر متصل است و سردیگر آن بولایت پیگودینی درست و
 آینه که از آن تعبیر بدینے توان کردند از دین مسلمانان دور و از کیش هند و سی مجور اند و سه روزی بشارت مانده فرزند خرم خواهد
 نمود که بر منزل او رفته شد تا هاجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد انماس او درجه قبول یافت یک روز و یک شب در منزل آن فرزند
 توقف نمود شد پیشکشهاست خود را بنظر در آورد آنچه پسند خاطر او افتاد گرفته شد تمه را با او بخشیدم روز دیگر مرتضی خان پیشکش خود را
 گذر آید از هر مجلس چیزی با سامان نموده بود تا روز شرف هر روز پیشکش بیکی از امرای بگله دوسه از نظر میگذشت روز دوشنبه نوزدهم
 فروردین مجلس شرف ترتیب یافت در آن روز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که اقسام کینها از شراب غیر آن
 حاضر سازند تا هر کس به خواهش خاطر خود آنچه خواهد بخورد بسیار سی از کتاب شراب نمودند پیشکش معابت خان درین روز گذشت

یک مهر هزار توله که به کوکب طالع موسوم است بیادگار علی ایچی والی ایران و ادم مجلس شگفته گشت بعد از برخاستن حکم کردم که اسب
و آئین را بار کنند چون در ایام نوروز پیشکش تقرب خان سامان نیافته بود از هر قسم نفایس و تحفای خوب بهم رسانیده بود و از
جمله دوازده راس اسب عراقی و عربی که به جهاز آورده بود و دیگر زین مرصع کاری فرنگی از نظر گذشت بر منصب نوازش خان
پانصد سوار اضافه شد که دویزاری ذات و سوار بوده باشد قبلی بنسی بدن نام که اسلام خان از بنگاله فرستاده بود به نظر
در آمده داخل فیلان خاصه شد روز سوم اردی بهشت خواجه یادگار برادر عمده خان از گجرات آمده ملازمت کرد یکصد مهر
جهانگیری نذر گذرانید بعد از چند روز که در ملازمت بود به خطاب سردار خانی سرفروزی یافت چون نبشی صاحب استقلال به لشکر
بنگش و آن حد و بایست فرستاد معتقد خان را بدین خدمت اختیار نموده و بر منصب ادسی عمدی ذات و پنجاه سوار اضافه
شده که هزار و پانصد می ذات دسی صد و پنجاه سوار بوده باشد رخصت نمودم مقرر شد که بزودی روانه گردد محمد حسین حلپی که
در خریدن جوایر و بهر رسانیدن تحفه و قوت تمام داشت پاره زر داده رخصت نمودم که از راه عراق با استقبال رود و تحفای
و نفایس که بهم رساند بجهت سرکار ما خریداری نماید و درین صورت ضرور بود که والی ایران را ملازمت کند کتابت با و داده بودیم
و یاد بودی بان همراه بود مجلا در حوالی مشهد برادرم شاه عباس را می بیند شاه از تو تفحص میکند که چه چیزها حکم است که بجهت سرکار
ایشان خریداری نمائی چون بمالعه میکند حلپی یاد داشته که همراه داشت ظاهر میسازد و در آن یاد داشت فیروزه خوب مویالی
کانه استهباناته داخل بود میفرماید که این دو نخس بخردن میسر نیست من بجهت ایشان میفرستم ادیسی تو بچی را که از ملازمان رود
و بود اختیار نموده شش انبانیچه خاکه فیروزه تخمیناً بیسره خاکه داشت چهارده توله مویالی و چهار راس اسب عراقی که یکم ازان
ابلق بود حواله او میکند و کتابت شعر بر اظهار محبت و دوستی بیش از پیش نوشته در باب زبونی خاکه دکی مویالی غدر بسیار
خواستند بودند و خاکها بسیار زبون بنظر درآمد هر چند حکاکان و نگین سازان تفحص کردند یک نگین که قابلیت انگشتری ساخته شده باشد
ظاهر شد غالباً در این ایام خاکه فیروزه بطریق که در زمان شاه مرحوم شاه طماسپ از معدن برسم آمده حالاً بر نمی آید همین
مقدمه را در کتابت ذکر کرده بودند در باب اثر مویالی از حکیمان سخنان شنیده بودم چون بخرید شد ظاهر نه گشت نید انم که
اطبا در اثر آن بمالعه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگی اثر آن کم شده باشد بهر تقدیر بر روشنی که قرار داد اطبا بود پاسه مرغ
را شکسته زیاده از آنچه میگفتند خورانیده پاره بر محل شکستگی ماییده شد تا سه روز محافظت نمودند حالانکه مذکور میشد که از
صبح تا شام کافیت بعد از آنکه ملاحظه نموده شد همچو نه اثری ظاهر نشد و شکستگی بحال خود بود در کاغذ علیحده سفارشش

سلام الله عرب نوشته بودند همان لحظه منصب و علوفه جاگیر ادرا افزودم فیله از فیلان خاصه با تملایر به عبد الله خان فرستادم و
 فیله دیگر هم به قلیچ خان مرحمت شد و دوازده هزار سوار برادر عبد الله خان را به ضابطه سه اسپه و دو اسپه فرمودم که تنخواه دهند
 و چون سابق بخت خدمت چونه گریه پانصدی ذات وسی صد سوار بر منصب برادر ادسردار خان افزوده شده بود و در
 ثانی الحال آن خدمت به کامل خان مفرگشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار داشته در منصب او اعتبار نمایند و سرفراز خان
 را که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه فرمودم بست و پنجم اردی بهشت ماه مطابق بست و ششم ربیع الاول
 شد جلوس و ششم بصری روز پنجشنبه مجلس وزن قمری در خانه مریم الزمانی ترتیب یافت و پاره از روزن مذکور بچو رات
 دستخفان که در خانه والده ام جمع شده بودند فرمودم که بخش کردند درین روز هزاری بر منصب مرتضی خان افزوده شد که شش
 هزاری ذات پنج هزار سوار بوده باشد خسرو بیگ غلام میرزا خانی از پنه بهمه احمد الرزاق معمر سے آمده ملازمت نمود و سردار
 برادر عبد الله خان با احمد آباد گجرات رخصت یافت و دوبر که باز هر داشتند از کرناٹک افتانے آورده بود همیشه شنیده میشد که هر
 جانور سے که باز هر میدارد بسیار لاغر و زبون میباشد حالانکه این بزها در نهایت قریبی و نازکی بودند یکی از آنها را که ماده بود فرمودم
 که کشتند چهار باز هر ظاهر شد و این معنی باعث حیرت تمام گشت یوز مقرر است که در غیر جاها سے که میباشد ماده خود جفت نمی شود
 چنانچه والد بزرگوارم یک مدتی تا هزار یوز جمع کرده بودند بسیار خواهان آن بودند که اینها بایکدیگر جفت شوند اصلا نمی شد و باز
 یوزها سے نر ماده در باغات قلاوه بر آورده سردار اند در انجام هم نه شد درین ایام یوز نر سے قلاوه خود را گسیخته بر سر ماده یوزی
 میرود و جفت میشود بعد از دو نیم ماه سه بچه زاید و کلان شده چون فی الجمله غرابی داشت نوشته شد هر گاه یوز با یوز جمع نگردد شیر
 خود بطریق اولی هرگز شنیده نه شده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد چون در عهد دولت من وحشت از طبیعت جانور
 صحرائی برداشته شده چنانچه شیران بنو سے رام گشته اند که بے قید و زنجیر گله در میان مردم میگرددند و ضرر ایشان بر مردم میرسد
 و نه وحشت در میدگی دارند بحسب اتفاق ماده شیر سے استن شد و بعد از سه ماه سه بچه زاید و این هرگز نه شده که شیر جنگلی بعد از
 گرفتاری به جفت خود جمع شده باشد از جلیمان شنیده میشد که شیر شیر بخت روشنائی چشم بغایت فایده مند است هر چند سعی
 کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود بیسر نه گشت بخاطر میرسد که چون جانور غصبناک است و شیر در پستان مادران از روی مری
 که به بچه خود داند چون در پستان او تقارن خوردن و یکیدن بچه شیر میشد باشد تا در وقت گرفتن او بخت بر آوردن شیر غصب
 او زیاد گشته شیر در پستان خشک میشود و در آخر اردی بهشت خواجہ قاسم برادر خواجہ عبد العزیز که از خواجہ زاده های نقشبند بودند

از ماوراء النہر آمدہ ملازمت نمود و بعد از چند روز دوازده ہزار روپیہ بطریق انعام با و مرحمت شد چون خواجہ جہان در حوالی شہر
 فالینر خرپوزہ بمحل آوردہ بود بعد از گذشتن دوپہر روز پنجشنبہ دہم خورداد بر کشتی سوار شدہ از راہ دریا بہ سیر فالینر روانہ شدم و مردم
 محل ہمراہ بودند در دوسہ گھڑی از روز ماندہ رسیدیم شب در سیر فالینر گذر ایندم عجیب تند باد و جگرے شد کہ خیمہ و سراپردہ بر پاس
 نماندہ بر کشتی در آمدہ آن شب را بسر بردم پارہ از روز جمعہ در سیر فالینر گذر ایندم و بہ شہر باز گشت نمودم افضل خان کہ دستے مدید
 بالم و دل دزخمہا سے غریب گرفتار بود در دہم خورداد در گذشت جاگیر و وطن را ہمہ کلن را کہ در خدمت دکن تفصیر کردہ بود تغیر نمود
 بہ عہادت خان عنایت نمودم شیخ پیر کہ از دارستگان و بے تعلقان وقت ست و خاص بخت محبت و اخلاص کہ با من دار و طریقہ
 خدمتگاری و ہمراہی اختیار نمودہ است در پرگنہ میرٹھ کہ وطن اوست قبل ازین بنا سے مسجد نہادہ بودند در نیولا بہ تقریب مذکور گشت
 چون خاطر اورا متعلق با تمام این بنا سے خیر یافتم چہار ہزار روپیہ با و دادم کہ خود رفتہ صرف او نماید و فرجے شال خاصہ با و مرحمت نمود
 رخصت کردم و در دیوانخانہ خاص و عام دو مچر از چوب ترتیب می یابند در مچر اول امراد ایلیچیان و اہل غرت میباشند و درین
 دایرہ کسے بغیر حکم داخل نمی شود و در مچر دوم کہ وسیع تر از مچر اول است جمع بندگان از منصبداران و احدیان و کسانیکہ اطلاق نوکری
 توان کرد راہ می یابند و در بیرون این مچر نوکران امیر و سایر مردے کہ در دیوانخانہ مذکور در می آیند می ایستند چون میان مچر اول
 و دوم تفرقہ نبود بخاطر رسید کہ مچر اول را بہ نقرہ باید گرفت فرمودم کہ مچر مذکور و نردبانے را کہ ازین مچر بہ بالا خانہ جھرو کہ نہادہ اند
 و در فیل را کہ بر و دست نشین جھرو کہ کہ ہنرمندان از چوب ترتیب دادہ اند و نقرہ گیرند بعد از اتمام بعرض رسید یک صد و بیست
 و پنج من نقرہ نوزن بندوستان کہ ہشت صد و ہشتاد من ولایت باشد صرف فرمودہ شد الحق کہ صفا و نمود دیگر پیدا کردہ چنانچہ گیا
 چنین می بایست سوم ماہ تیر مظفر خان از پٹنہ آمدہ ملازمت کرد و دوازده مہرند گذر ایندم مصحف جلد مرصع دو گل مرصع پیشکش گویان
 بنظر در آورد و در چہار دہم ماہ مذکور صفدر خان از صوبہ بہار آمدہ ملازمت کرد و یک صد و یک عدد مہرند گذر ایندم بعد از ان کہ
 مظفر خان روزے چند در ملازمت بود پانصدی ذات بر منصب سابق او افزودہ علم عنایت فرمودم و شال خاصہ دادہ رخصت
 پٹنہ کردم میدا نستم کہ سگ دیوانہ ہر جانور سے و جاندار سے را کہ بگز و البتہ می میر و غایتاً انمعنی در فیل بہ صحت نہ پوستہ بود و در زمان
 من چنین واقع شد کہ شبے سگ دیوانہ بجای بستن سیکے از فیلان خاصہ کھچی نام در آمدہ در پاسے مادہ فیلے کہ ہمراہ فیل خاصہ
 بود میگزد بہ یکبار مادہ فیل بفریاد در می آید فیلبانان دو پدہ خود را میرسانند آن سگ رو بگریز نہادہ بز قوم زاری کہ در ان حوالے
 واقع بود در سے آید و بعد از زمانے باز در آمدہ خود را بہ فیل خاصہ میرساند و دست او را میگزد فیل او را میکشد چون دست بکماہ

پنج روز ازین مقدمہ میگذرد و روزی که بواسطہ ابرناک بود غریبین و عدوگوش ماده فیل کہ در عین چرابود میرسد و بہ یکبار فریاد میکند و اعضاے او بلرزہ در آمدہ خود را می اندازد و باز برخاستہ ہفت روز آب از دہان او میرفت و ناگاہ فریادے میکند و بے آرامی داشت فیلبانان ہر چند در صد علاج شدند نفع نہ کرد و روز ہشتم افتادہ مرد بعد از مردن ماده فیل بیک ماہ فیل کلان را بہ کنار آب بہ صحرا می بردند بہمان طریق ابرو در عدو ظاہر شد فیل مذکور در عین مستی یکبار بہ لرزہ در آمدہ بزرگین نشست فیلبانان اورا بہزار مشقت بجا و مقام خود آوردہ بعد از ہمان مدت و بہ ہمان حالت کہ مادہ را دست دادہ بود این فیل نیز تصدق شد از وقوع این مقدمہ حیرت تمام دست داد و الحقی جاے حیرت است کہ جانورے باین کلانے و بزرگی سبیل و ترکیب باندک جراحے کہ از حیوان معینی با درسد این مقدار متاثر گردید چون خانخانان مکررا استدعاے رخصت شاہ نواز خان پسر خود نمودہ بود تبارخ ۴۲ - امر داد اسپ و خلعت دادہ رخصت دکن نمودم و یعقوب بدخشی را کہ منصب اوصد و پنجا ہے بود بنا بر ترودے کہ از دو وقوع آمدہ بود بہ منصب ہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار سرفراز ساختہ بقطاب خانی اورا سر بلند گردانیدم و علم نیز کرامت شد طوائف ہنود بر چہار گروہ قرار یافتہ و ہر کدام بائین و طریق خاص عمل نمایند و در ہر سال روزے معین دارند اول طائفہ برہمن یعنی شناسندہ ایزد و یچون و وظیفہ ایشان شش چیز است علم آموختن و دیگران را تربیت دادن و آتش پرستیدن مردم را اولت بہ آتش پرستش کردن چیزے بہ محتاجان دادن و چیزے گرفتن این طائفہ را روزے معین است و آن روزہ آخر ماہ ساون است کہ ماہ دوم از برسات است این روزہ را مبارک دانستہ عابدان ایشان بہ کنار دریا ہا و تالابا میروند و ہنونا خواندہ بر ریمان ہا و رشتہ ہا سے رنگین میدنند و روز دوم کہ اول سال نو است آن رشتہ ہا را در دست را ہما و بزرگان عمدی بندند و شگون میدانند و این رشتہ را راکی میگویند یعنی نگاہداشت این روزہ در ماہ تیر کہ آفتاب جہا تائب در برج سرطانست واقع میگردد و طائفہ دوم چھتری است کہ بہ کھتری معروف و مشہور است و مراد از چھتری طائفہ است کہ مظلومان را از شر ظالمان محفوظ دارند آئین این طائفہ سہ چیز است یکے آنکہ خود علم بخواند و دیگران را تعلیم ندہد دوم آنکہ آتش را پرستش کند و دیگران را بہ پرستش دعوت نہ نماید سوم آنکہ بہ محتاجان چیزے بدہد و خود با وجود احتیاج چیزے نگیرد و روز این طائفہ بچے و دہمین است درین روز سواری کردن و لشکر بر رخصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند کہ اورا بہ خدائی می پرستند درین روز لشکر کشیدہ بر رخصم خود ظفر یافتہ است این روز را مغربی دانند و فیلان و اسپان را از ایشان کردہ پرستش می نمایند و این روز در بہر ماہ شہر یور کہ آفتاب در برج سنبلہ میباشد واقع میشود بہ نگاہ دارندہ ہا سے اسپان و فیلان انعاما میدہند طائفہ سوم پیش است و این

جماعت این دو طائفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت میکنند زراعت و خرید و فروخت و سود و سودا شغل ایشان مقرر است این طائفه را هم روزی معین است که آنرا دیوالی هم میگویند و این روز در ماه مهر که آفتاب در برج میزان است واقع میگردد و در بیست و هشتم ماه پاسه قمری میباشد در شب این روز چراغها سه می افروزند و دوستان و عزیزان در خانه پاسه یکدیگر جمعیت نموده هنگامه تمار بازی گرم بسازند چون نظر این طائفه بر سود و سودا است بدون و پاسه دادن را درین روز شگون بگیرند طائفه چهارم شود راست این گروه کهنه طائفه نبودند همه را خدمت میکنند و ازین چیزها که مخصوص بر طائفه مذکور گشت بهره ندارند روز این با هولی است که با عقدا و ایشان روز آخر سال است این روز در ماه اسفند است که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع میشود در شب این روز آتشها در سر کوهها گذر با برمی افروزند و چون روز میشود تا یک بهر آن خاکستر با بر سر دروسه یکدیگر می افشانند و شور و غوغا میکنند بر سر انگیزند و بعد از آن خوراکیست و شو و دانه زخمهای پوشند و به سیر باغات و صحراها میروند چون ضابطه مقرر نبود است که مرده پاسه خورامی سوزانند آتش افروزند درین شب که شب آخر سال گذشته است کتا به ازان است که سال گذشته را که بمنزله مرده است بسوزانند در ایام دالند بزرگوارم امرای هند و دیگر طوائف به تقلید ایشان رسم را کھی بجای میسازند که نعلها و مردارید با و گلهاسه مربع به جو اسرگران بها در رشته با کشیده بر دست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود چون تکلف را از حد گذرانیدند این معنی بر ایشان گران آمده منع فرمودند و بر همان به شگون همان رشتها و ابریشم با را که ضابطه ایشان است می بستند من هم درین سال بست پسندیده ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هند و اعیان این طائفه را کھی بدست من نه بنند روز را کھی که نهم امر او بود باز همان معرکه قائم شد و دیگر طوائف براه تقلید رفته دست ازین تعصب باز نداشتند همین سال را قبول نموده فرمودم که بهمان ضابطه قدیم بر همان رشته با و ابریشم می بسته باشند درین روز به حسب اتفاق عرس حضرت عرش آشیانی واقع شد و عرس از قاعده پاسه است که در هندوستان معمول است در هر سال در روز فوت پیر و عزیز خود طعامها و اقسام خوشبوئها باندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علماء و صلحا و سایر مردم جمع میشوند و این مجلس گاه باشد که یک هفته بکشد درین روز با با خورم را فرستادم که بر روضه تبرک ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد و دوه هزار روپیه به ده کس از بنده پاسه معتبر داده شد که به فقر او را باب احتیاج تقسیم نمایند در پانزدهم ماه امر او پیشکش اسلام خان از نظر گذشت بست و هشت زنجیر میل و چهل راس اسپ آن سز زمین که بجا ننگن مشهور است و پنجاه نفر خواجه سرا و پانصد برکات نفیس ستارگانی فرستاده چون ضابطه شده که وقایع جمیع صوبها به تخصیص سرحد با بعضی می رسیده باشد و واقعه نویسان از درگاه بدین خدمت تعیین میشوند

داین از ضوابط است که پدر بزرگوارم کرده اند من هم موافق آن عمل می نمایم و درین ضمن فواید کلی و نفع عظیم مشاهده میشود و اطلاع دیگر بر احوال عالم و عالمیان بهم میرسد اگر فواید آن مرقوم گردد سخن دراز میشود درین ایام وقایع نویسی لاهور نوشته بود که در او آخر ماه تیره کس از شهر با من آباد که در دوازده کوه و بیابان واقع است رفته اند چون هوا گرمی بهم میرساند پناه به سایه رختی میسازند مقارن آن باد و چلکس بهم میرسد و آن باد چون به جماعت مذکور می وزد به لرزه در آمده نه کس از آنها هم در زیر درخت جان دادند و یک کس زنده ماند و آن زنده مدتها بیماری داشت تا بعد از محنت بسیار خلاص شد و جانور اسنی که بر درخت مذکور نشین داشتند بگی افتاد و مرند و در آن نواحی هوا این قسم خرابی پیدا کرد که جانوران صحرائی به کشت زار با آمده خود را می انداختند و بر بالاسه سبزه غلطیده جان میدادند مجله جانوران بسیار کس هلاک شدند در روز پنجشنبه ۳۱ - مرداد تسبیح نموده به قصد شکار به کشتی سوار شده متوجه موضع سموگر که از شکارگاه های مقرر است گشتم در ۳ شهر پور خان عالم را که از کلکن به مصاحبت فرستادن عراق و همراهی ایچی دارا ایران طلب نموده بودم در پنجار سیده ملازمت کرده خدمت گزارانید و چون سموگر به جاگیر محابت خان تفر بود منزل و کشتا بغایت تکلف در کنار دریا ساخته بود بسیار خوش افتاد و یک زنجیر نایل و یک انگشتری نیکین زمره پیشکش نمود فیصل راد اخل فیلان خاصه نمودم تا ۲ شهر پور به شکار مشغول بودم درین چند روز چهل و هفت راس آهوز زاده و دیگر جانوران شکار شد درین روزها دلا در خان یک قطعه لعل پیشکش فرستاده بود و قبول افتاد شمشیر خاصه جهت اسلام خان فرستادم بر منصب حسن علی ترکمان که هزاری ذات و هفت صد سوار بود پانصدی ذات و یک صد سوار افزوده شد آخر های روز پنجشنبه ۲۰ ماه مذکور در منزل مریم الزمانه وزن شمسی به فعل آمد خود را با فلزات و دیگر خیر با بدستور معمول وزن نمودم درین سال سن من چهل و چهار سال شمسی پوره شد و در همین یادگار علی ایچی دارا که ایران و خان عالم که ازین جانب به همراهی او تعیین شده بود مرخص گشتند یادگار علی اسپ با زین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چار تیب طلا دوزی و کلنگی و با پر و جیغه و سی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روپیه بوده باشد و به خان عالم کپوه مرصع یا بچول کتاره که علاقه از مردارید داشت شفقت نمودم در ۲۲ ماه مذکور به زیارت روضه مقدسه منوره والد بزرگوارم به پشت آباد فیصل سواره متوجه گشتم در رفقن پنج هزار روپیه زر زرنگی افشانه شد پنج هزار روپیه دیگر به خواجه جهان دادم که به درویشان قسمت نماید و تسبیح نماز شام کرده به کشتی متوجه شهر شدم چون منزل اعتماد الدوله بر کنار آب جمنا واقع بود آنجا فرود آمدم و شب در منزل او گذرانیده تا آخر های روز دیگر آنجا بسر بردم و از پیشکش های او آنچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولت خانه گشتم منزل اعتماد خان هم بر کنار آب جمنا بود حسب الاتماس او با مردم محل آنجا فرود آمده منازل او را که تازه ساخته بود سپردم

تسبیح

الحق جابہاے مطبوع و پسند بود بسیار خوش آمد پیشکشہاے لائق از آئینہ و جواہر و دیگر اجناس سرانجام نموده بود مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر پسند خاطر افتاد و قریب بہ شام داخل دولت خانہ ہمایون شہم چون منجان و اختر شناسان اشب ساعت توجہ بجانب جمیر اختیار نموده بودند ہفت گھری از شب و شنبہ ۲ شعبان مطابق ۲۴ شہریور گذشتہ بہ فیروزی و اقبال بقصد انصوب از دارا نخلت اگرہ بر آدم و درین غزیت دو چہر منظور خاطر بود اول زیارت روضہ منورہ خواجہ معین الدین چشتی کہ از برکات روح پر فتوح ایشان کشائشہاے بزرگ باین دو دمان دالار سیدہ و بعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر گذشتہ بود دوم دفع و رفع رانا امر سنگہ مقہور کہ از زمینداران و راجہاے معتبر ہندوستان سہ دسر سے دسر داری او و آباد اجداد او و جمیع راجہا در ایان این ولایت قبول دارند و دیر لیت کہ دولت و ریاست در خانوادہ آہناست مدتی در حد و مشرق کہ پورب رویہ باشد حکومت داشته اند دوران ایام بختاب راجگی معروف و مشہور بودہ اند بعد از ان زمین دکن افتادند و بیشتر ولایات آنجا بہ نصرت در آوردند و بجاسے راجہ لقب راول راجہ دسم خود ساختند پس از ان بہ کوہستان میوات درآمدند و رقمہ رقمہ قلعہ چنیور را بہ نصرت در آوردند از ان تاریخ تا امروز کہ ہشتم سال از جلوس نیست یکہزار و چہار صد و پچہاد و یک سال میشود بیت و شش کس دیگر ازین طائفہ کہ مدت حکومت ایشان یک ہزار و دہ سال است راول خطاب داشتہ اند و از راول کہ اول شخصی ست کہ بہ راول اشتهار یافتہ تا رانا امر سنگہ کہ امروز رانا است بیت و شش نفر اند کہ در عرض چہار صد و شصت و یک سال ریاست و سرورے داشته اند و درین مدت مدید گردن با طاعت بیج یک از سلاطین کشور ہندوستان در نیارودہ اکثر اوقات در مقام سرکشی و قلعہ انگیزی بودہ اند چنانچہ در عہد سلطنت حضرت فردوس مکانے رانا سانگا جمیع راجہا در ایان زمینداران این ولایت راجع ساختہ با یک لک و ہشتاد ہزار سوار و چند ہن لک پیادہ در حوالی بیانہ جنگ صف نمود بہ تائید باری تعالی و باوری بخت لشکر ظفر اثر اسلام بر انواع کفر علیہ کردند و شکست عظیمی با حوال اوراہ یافت تفصیل این جنگ در تواریخ معتبرہ بہ تفصیل در واقعات کہ از تصنیفات حضرت فردوس مکانی ست مذکور و مسطور است والد بزرگوارم کہ مرقد منورش محل فیوض تائنا ہی باد و دفع این سرکشان سعباے بلنغ بجا آوردند و چندین مرتبہ لشکر با بر سر اربعین نمودند و در سال دو از دہم از جلوس خود بہ تسخیر قلعہ چنیور کہ از محکم قلعہ ہاے مفرہ معمورہ عالم است و بر ہم زدن ملک رانا غزیت نمودند و قلعہ مذکور را بعد از انکہ چہار ماہ و دہ روز در قیل داشتند از کسان پدیر رانا امر سنگہ بہ جنگ و جدال از روسے قدرت و قوت تمام گرفتند و قلعہ را خراب نمودہ برگشتند و در ہر مرتبہ انواع قاہرہ کار را بر دنگ ساختہ چنان می کردند کہ بدست در آید یا خراب و تارہ گردد و مقارن این امرے

روسے میدا کہ ابن مہم انصرا مئی یانت تا اور ادا تہ عدد در یک روز و یک ساعت خود بہ تسخیر ملک دکن متوجہ گشتند و مرابا لشکر عظیم
 و سرداران معتبر بر سر رانانہ فرستادند بحسب اتفاق این ہر دو کار بواسطہ اسبابے کہ ذکر آن طول تمام دارد و صورت پذیر نہ گشت تا آنکہ
 زمان خلافت بن رسید چون این مہم نیم کارہ من بود بعد از جلوس اولین لشکرے کہ بعد و ممالک فرستادم این لشکر بوزند پر روز
 را سردار ساختہ عظمائے دولت کہ در پاسے تخت حاضر بودند بدین خدمت تعین گشتند و خانہ معمور و توپخانہ موفور بہرہ نمودہ روانہ
 ساختم چون ہر کارے موقوف بر وقت ست درین اثنا قطعہ بدعاقت خسرو بوقوع آمد مرانا چار تعاقب او بجانب پنجاب بایند
 و ولایت و پایہ تخت کہ در دارا خلافت اگرہ بود خالی بیمانند بالضرورت نوشتہ شد کہ پرویز با بعضے امرا برگشتہ بہ محافظت اگرہ روحانی و
 حواشی آن تمام نماید بجلال درین مرتبہ ہم مہم رانا چنانکہ بایست نشد چون بہ عنایت الہی خاطر از فتنہ خسرو جمع گردید و دیگر بارہ اگرہ محل
 نزول را بات عالیات گشت افواج قاہرہ بسر کردگی مہابت خان و بعد آمد خان و دیگر سرداران تعین نمودہ شدہ و از ان تاریخ
 تا وقت غربت را بات جلال با جمیر پوستہ ولایات او پایمال عساکر فیروزی آثار بود غایتا مہم او صورت پسندیدہ پیدا نمی کرد بخاطر
 گذرانیدم کہ چون در اگرہ کارے ندارم و تعین من گشت کہ تا من خود متوجہ نشوم این مہم صورتے پیدا نمی کند بہ ساعت مقرر از
 قلعہ اگرہ برآمدہ در باغ و معرہ منزل واقع شد روز دیگر جشن دسرہ روسے داد بد ستور معمول اسپان و فیلان را آرایش دادہ
 از نظر گذرانیدم چون کرد والدہ با ہمیشہ پاسے خسرو بعض رسا بندند کہ از کردہ ہای خود بسیار نام و پشیمان ست عرق عطوفت
 و شفقت پدرے در حرکت آمدہ اورا طلبیدم و مقرر کردم کہ ہر روز بہ کورنش می آمدہ باشد در باغ مذکور ہشت روز مقام شد در
 بیت ہشتم خبر رسید کہ راجہ رانداس کہ در نگیش و حدود کابل بہ ہمراہی تلج خان خدمت می نمود وفات یافت غرہ ماہ ہزار باغ کوچ
 شد و خواجہ جہان راہراے نگاہبانی دارا سلطنت اگرہ و محافظت خرابین و محلہا نہت فرمودم و فیل و فرگل خاصہ باو مرحمت
 شد در دوم مہر خبر رسید کہ راجہ با سو زخانہ شاہ آباد کہ سرحد ولایت امرے مقبور است وفات یافت دہم ماہ مذکور روپ باس
 کہ الحال با من آباد موسوم شدہ منزل گشت سابق این محال بجاگیر روپ خواص مقرر بود بعد از ان بہ پسر مہابت خان کہ امان اسد
 نام دارد مرحمت نمودہ فرمودم کہ بنام او بنخواندہ باشند باز در روز درین منزل مقام واقع شد چون از شکار گاہ پاسے مقرر است
 ہر روز بہ شکار سوار میشدم چنانکہ درین چند روز یک صد و پنجاہ و ہشت آہونر و مادہ و سایر جانوران شکار شد بہت و نجیم
 ماہ مذکور از ان آباد کوچ نمودہ شد درسی و یکم این ماہ مطابق ہشتم رمضان خواجہ ابوالحسن را کہ از برہانپور طلب نمودہ بودم
 آمدہ ملازمت کرد پنجاہ ہر نزد و پانزدہ پارہ مرصع آلات و یک زنجیر فیل کہ اورا داخل فیلان خاصہ کردم پیشکش گذرانیدم دوم آبان

مطابق دہم رمضان خبر فوت قلیچ خان رسید از قدیمان این دولت بود و بہ ہشتاد سالگی بہ رحمت خدا رفت در پرتشاور بخدمت
 رفیع و رفیع افغانان پرتاریکی قیام داشت منصب او شش ہزاری ذات و پنجم از سوار بود مرتضی خان دکنی کہ در علم پوختہ بازی
 کہ با اصطلاح دکنیان یک انگلی گویند و مغلان شمشیر بازی میگویند مینظر بودد نے پیش او باین ورزش متوجہ بودم و زینولا اورا بخطاب
 ورزش خانی سرفراز گردانیدم چون ضابطہ کردہ ام کہ شہار ارباب استحقاق و درویشان را از نظر من میگند را ایندہ باشند تا نظر بجاست
 ہر یک انداختہ زمین و زر نقد و پوشش بانہا مرحمت نمایم در بیان آن مردم شخصے اسم جاگیر را با اسم اعظم اللہ اکبر بحساب اجد مطابق
 یافتہ بود بعضی رسانید و بعضی را تفادیل و شگون خوب گرفتہ بہ یا بندہ آن زمین واسپ و زر نقد و خلعت کرامت نمودم روز دو شنبہ
 پنجم شوال مطابق بہست دشم آبان ساعت داخل شدن با جمہر قرار یافتہ بود صبح روز نیکو متوجہ گشتم چون قلعه و عمارات روضہ حضرت
 خواجہ بزرگوار ظاہر گشت قریب بیک کردہ راہ را پیادہ طے کردم داز دو جانب راہ معتمدان را تعیین نمودم کہ بہ فقر اوار بآب احتیاج
 تر دادہ میرفتند چون چار گھڑی از روز گذشت داخل شہر معمورہ شدم و در گھڑی نجسم شرف زیارت روضہ تبرکہ دست داد بعد از
 دریافت زیارت بدو تخانہ ہایون متوجہ گشتم و روز دیگر فرمودم کہ ہمہ حاضران این بقعہ شریف را از خود بزرگ شہرے و برگذرسے
 از نظر گذرانند تا فر نور استحقاق ببطایاے جزیل خوشنود گردند ہنتم آند بہ قصد سیر و شکار تالاب بہر کہ از معابد مقرر نہود است
 و در فضیلت آن سخنان میگویند کہ بہ بیچ عقلی راست نمی آید و در سہ کہ وہے اجیر واقع است متوجہ گشتم و دوسہ روز در ان تالاب
 شکار مرغابی کردم و با جمہر معاودت نمودم بعد ہاے قدیم و جدید کہ با اصطلاح کفار دیوسہ میگویند در اطراف ان تالاب نظر در آمد
 از جلہر انا شکر کہ عم امرے مقور است و در دولت ما از امر اے بزرگ است و یوسہ ساختہ در غایت تکلف چنانکہ یک لکھ روپیہ
 نہ کورشد کہ خرچ نمودہ بہ نماشاے ان عمارت در آمد صورتے دیدم از سنگ سیاہ تراشیدہ از گردن بالا بہیئت سرخوک و ماہی
 شبیہ بہ بدن آدمی عقیدہ ناقص نہود آنت کہ یک وقتی بنا بر سنجے کہ راے حکیم علیم اقتضا فرمودہ بدین صورت جاوہ ظور نمودہ است
 این صورت را بدین جہت عزیز داشتہ برستش بنمایند فرمودم کہ آن صورت کر یہ را در ہم شکستہ در تالاب نہ کور انداختند بعد از غلط
 این عمارت بر قلہ کو بے گنبدے سفید مشاہدہ گشت کہ مردم از ہر طرف بدانجامی آمدند از حقیقت آن پرسیدم گفتند جو سگ
 در انجا پیدا شد سادہ لوحانیکہ بدین او میروند کف آردی بدست بد انہا میدہد کہ در دہن انداختہ آواز جانور سے کہ از ان
 سفہا در یک وقت آواز سے یافتہ باشد نمایند تا آن گناہ بدین عمل زائل گردند فرمودم تا ان محل را خراب نمودہ آن جوگی را از انجا
 اخراج نمودند و صورت سنے کہ در ان گنبدہ بود شکستند دیگر عقیدہ داشتند کہ این تالاب راعن بہست بعد از نفخس ظاہر شد کہ بیچ

جاسے آن از دوازده دروغ زیادہ عنق ندارد و دور آنرا نیز می پودم قریب یک و نیم کرده بود شازدہم آمد خبر رسید کہ قرادلان مادہ شیرے را قبل نموده اند و ساعت متوجہ شدہ می خوردیدان بہ تفنگ زدہ باز گشتم بعد از چند روز نبلہ گادے شکار شدہ در حضور خود فرمودم تا از پوست بر آورند و بخت فقرا طعام بچند دو بست و چند تفریح شدہ بودند از ان طعام خوردند و بہر یک بدست خود زر با دادم در ہمین ماہ خبر رسید کہ فرنگیان کودہ بیغولے نمودہ چارہ جازا جنبی را کہ از جہازات مفرکہ چند رسورت بود در خواست بندر تاراج نمودند و جمع کثیر را از مسلمانان اسیر نمودہ مال و تناسلے کہ در ان جہاز بود تصرف گشتند انجمنی بر خاطر گران آمدہ مقرحان را کہ بندر مذکور حوالہ او بود بخت تدارک و تلافی این امر اسپ و فیل و خلعت دادہ ہمراہ ہم آذر مرخص ساختم بنا بر حسن تردد و خدمتے کہ از دوست خان دیہاد الملک در صوبہ دکن بوقوع آمدہ بود علم بخت آنها فرستادم و نوشتہ شد کہ مقصد اصلی ازین غزبت بعد از زیارت حضرت خواجہ سرانجام ہمہ رانا مقہور بود بنا برین بخاطر گذرا نیادم کہ خود در اجیر تو قعت نمودہ فرزند سعادت مند بابا خرم را پیش نفرستم و این اندیشہ بغایت صواب بود بنا برین ششم دی کہ اختیار ساعت شدہ بود بفرخی و فریزی اورا مرخص ساختم و قبایے طلا و وزی گل مرصع کہ مرادید بر اطراف گھاسے آن کشیدہ بودند و پیرہ زرد وزی رشتہ مرادید و نوطہ زر بفت مسلسل مرادید و فیل فتح گنج نام خاصہ سہ تلایر و اسپ خاصہ و شمشیر مرصع و کپوہ مرصع سہ پھول کنارہ بدو مرحت نمودم سواسے مردے کہ سابق بسر کردگی خان اعظم درین خدمت تعیین بودند دوازده ہزار سوار دیگر بہ ہمراہی آن فرزند معین ساختم و سران سپاہ را فرآور قدر ہر یک با سپان خاصہ و فیلان و خلعتہاسے خاصہ فاخرہ سرفراز ساختہ رخصت نمودم و در ان خدمت بخشی گری این لشکر تعیین یافت در ہمین ساعت صفدر خان بہ حکومت کشمیر از تغیر ہاشم خان مرخص شد اسپ و خلعت یافت روز چہار شنبہ یازدہم خواجہ ابو الحسن را بخشی کل ساختہ خلعت مرحت نمودم و یک دیگ کلانی در آگرہ حکم کردہ بودم کہ بخت روزہ متبر کہ خواجہ بسا نند در ہمین روز با آورده بودند فرمودم کہ بخت فقرا طعام در ان دیگ طنج نمایند و در ویشان اجیر را جمع سازند تا در حضور بانہا خورائندہ شدہ و پنچہ ایکس حاضر شدند و ہمہ ازین طعام جیر خوردند و بعد از خوردن طعام بدست خود ہر یک از در ویشان زر با دادہ شد اسلام خان حاکم بنگالہ درین ایام بہ منصب شش ہزاری ذوات و سوار سرفرازی یافت و بہ مکرم خان پسر عظم خان علم مرحت شد غرہ اسفند ارند مطابق و ہم محرم سنہ ۱۰۲۳ بہ شکار نبلہ گاوا از اجیر بر آدم روز نہم سعادت نمودم و بہ چشمہ حافظ جمال کہ در دو کردہ شہر واقع است منزل نمودم و شب جمعہ سادرا بجا گذرمانیدہ آخر روز بہ شہر داخل شدم درین بہت روزہ نبلہ شکار شد چون بگو خدمتے خواجہ جان و کم جمعیتے او بخت حفظ و حراست آگرہ و آن نوای

بہرین

بعرض رسید پانصدی ذات و یک صد سوار بر منصب او افزوده شد و در ہین روز با ابو الفتح دکنی از جاگیر آمدہ شرف ملازمت
 در یافت در ۳ ماہ مذکور خبر فوت اسلام خان رسید کہ در روز پنجشنبہ ۱۲۲۲ھ و فات یافتہ بود در یک روز سبے سابقہ
 بیماری و تشویشے این امر ناگزیر اورا دست داو از خانہ نادان و تربیت یافتہ این مقدار جو ہر کار دانی کہ از دبطور رسید از
 دیگر ظاہر نہ شد حکومت بنگالہ را از روسے استقلال کرد و ولایتے کہ در عمل بیچ یک از جاگیر داران سابق و بہ تصرف ادبای
 دولت تاسیرہ در نیامدہ بود داخل ولایات عملی شد اگر اہل اورا در نمی یافت مصدر خدمات کلی میگشت خان اعظم با آنکہ
 خود اسند عا نمودہ بود کہ شاہزادہ فیروز مند با بن خدمت امور گرد و با وجود انواع دلاسا و رضا جوئی از جانب آن فرزند تن
 بہ سازگاری در ندادہ بہ شیوہ ناستودہ خود عمل می نمود چون این مقدمہ مسموع گشت ابراہیم حسین زاکہ از خدمتگاران متحد حضور
 بود ہمراہ او فرستادم و سخنان لطیف آنیر مرا نگیز بد و پیغام کردم کہ وقتی در بر بان پور بودی باروز ہا سے این خدمت را از من التماس
 نمودی چون این خدمت را کہ سعادت دارین خود دوران میداستی و در مجالس و محافل مذکور میکردی کہ درین غریبت اگر گشتہ شوم
 شبیدہ اگر غالب آیم غازی خواہم بود تو توفیقش نمودم آنچه از ملک و مدد تو بچنانہ خواستی سرانجام یافت بعد از ان نوشتے کہ بمرکت
 ریات جلال بدین حدود فیصل این ہم خالی از اشکائے نیست بکنگش تو نزول اجلال در اجمیر واقع شد داین نواحی محل سرافرا
 جاہ و جلال گشت الحال کہ شاہزادہ را بعرافض وجوہ معقولہ اسند عا نمودی و مجموع مقدمات ہر اسے دکنگش و صوابدید تو بہ عمل
 آمدہ باعث چلبست کہ پاز معرکہ یکبار میگیشی و در مقام ناسازگاری در آمدہ با با خرم را کہ درین مدت ہرگز از خود جدا نہ ساخته ام
 محض با عتا و کار دانی تو فرستادم باید کہ طریقہ نیکو اہی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته شب در روز از خدمت فرزند سعادت مند
 غافل نباشی و اگر بخلاف این سخنان عمل نمودہ از فرار داد خود قدیم بیرون نہی دانستہ باش کہ زبان کا از خواہی بود ابراہیم حسین
 و این سخنان را بہ ہین تفصیل خاطر نشین او ساخت اصلاً نتیجہ نداد از ہل و فرار داد خود باز نیامد با با خرم چون دید کہ وجوہ او درین
 کار محل است اورا ناگاہدا شتہ عرضداشت نمود کہ بودن ادبج وجوہ لائق نیست و محض بچیت نسبتی کہ با خرم دارد در مقام کار نیست
 بہا بیت خان فرمودم کہ رفتہ اورا از اود سے پور بار و دکن نقلی دیوان بوتات تعین شد کہ بندہ سورفتہ فرزند ان و متعلقان
 اورا با جمیر رساندہ پانزدہم ماہ مذکور خبر رسید کہ دلربا سے سنگ کہ چلبست او سرشتہ بنی و فساد است از برادر کو چاک خود
 را و سوج سنگ کہ بر سر او تعین شدہ بود شکست عظیم خوردہ در سیکہ از محکما سے سرکار حصار در قبل ست مقارن این اشتم خواستی
 نوہدار و جاگیر داران نواحی اورا بدست در آوردہ مقید بدرا گاہ رسانیدند چون کر از و قباچ سرزودہ بود بہ پاسا رسید و گشتن